

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَى إِمَامِنَا وَ هَادِينَا إِلَيْهِ مُحَمَّدٍ، وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ الْمُخْلِصِينَ. بِسْمِ اللَّهِ، وَ بِاللَّهِ، وَ مِنْ اللَّهِ، وَ إِلَى اللَّهِ؛ وَ عَلَى بَرَكَتِهِ اللَّهُ، وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ وَ سَلَّمَ وَ بَارَكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ أَحَقَّنَا بِهِمْ - . بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«... إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ؛ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

یاران عزیز و همراهان محبوبم! السلام علیکم و رحمة الله و بركاته.

به راستی معیاری نمی‌شناسم که آرزوهای خیرم برای یک‌یک شما را بسنجد. آرزوی اولم اینکه: دل‌هایتان، همیشه، با نور یاد و محبت خدا و رسول و آرزوی نیل به رضای خدا، چنان روشن و گرم باشد که شیطان در آنها مرصد و منفذی نیابد، و همه‌ی خاشاک‌های «شُرک مخفی» - که سر خواباندن صریح یا مرموز است برای وساوس شیطانی و تمایلات خوش آرایش و معروف نمای نفسانی - در آنها بسوزد. درون و بیرون‌تان چنان باشد که بدون خودفریبی و «تزیین ابلیسی»، در حال هر عمل باطن و ظاهر، مطمئن باشید که: خدا در آن حال، دوستان دارد. زندگی درونی و بیرونی‌تان، چنان زیبا و محبوب خدا باشد که لحظه‌ی «مرگ»، مبارک‌ترین و خوشترین لحظه‌های «حیات»‌تان باشد. آنگاه که به لیبیک ندای دلپذیر و حیاتبخش «ارجعی» می‌شتابید، «راضی و مرضی» با این جهان و همه‌ی جهانیان، وداع کنید؛ و به استقبال استقبال‌کنندگان مشرف به اضافه‌ی تشریفی «عبادی» بروید. خدای مَنَّان، نصیبتان فرماید؛ و این برادر نالایقتان را هم - مانند شما - با آن خلعت، سعادت‌مند گرداند. و آرزوی دیگرم اینکه: چنان صمیمانه، و تنها از راه مورد پسند خدا، با هدایت مردم مظلوم و محروم، و برگرداندن امانت دین خدا به بندگان خدا، زندگی کنید که اجابت‌کنندگان

۱- سوره‌ی رعد آیات ۲۷ و ۲۸

شایسته‌ی فرمان «... أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»<sup>۱</sup> باشید تا دعای «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»<sup>۲</sup> آن تان، دعایی روا باشد؛ و با باریدن بارانهای رحمت بر آن گرفتاران، مستجاب گردد.

اما یاران عزیزم! هدف، هرچه با عظمت‌تر باشد، حرکت به سوی آن، دشوارتر است؛ و احتمال دچار شدن به خطاهای بزرگ و کوچک، فراوانتر. تفصیل و شرح این امر و مسائل گوناگون و بی‌شمار آن برای هر مخاطب هم، خارج از ظرفیت یک نامه یا رساله و یا کتاب است. کاری است که هر مخاطبی، تنها با التزام مفاد «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۳</sup> - به معنی هم صداقت باطنی، و هم رفاقت ظاهری - به فهم تفصیلی آن، نایل می‌گردد. (امیدوارم رفاقت‌هایمان با همدیگر، وسایلی برای تحقّق این فیض باشد). و آنچه، چنان رفاقتی را، ثمربخش می‌گرداند (که مآل آن، رفاقت نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین است در دوره‌ی حیات راستین)، اخلاص در تبت است و، تعهد در عمل باطن و ظاهر. ذات وجود این اساس، چنان مهمّ است که: با وجود آن، حتی بدون آن وسیله هم، می‌توان با مراقبت و محاسبه‌ی مستمرّ و جدّی خود، و با بهره‌گیری از تجربه‌ی خود و تجربه‌داران، به فهمی اجمالی از مسأله رسید، با همان ثمره‌ی وجود وسیله برای خود، و در دنیا هم - پیش از آخرت -، برای دیگران (اگر آن «دیگران»، «اهل» باشند، که ظاهراً و الحمد لله، مردم ما هستند). و تنها این مجوّز است که به من نالایق، جرأت اندرز و عرضه کردن ماحصل تجربه‌های فراوان عمر پنجاه و چند ساله را می‌دهد؛ و این امید هم که: شما در راهتان به سوی خدا، چنان «عاقل و جدّی» باشید که از «پند بر دیوار» هم، بهره بگیرید.

از همه‌ی مسائل تجربه‌آموز گذشته‌ام، تنها دو فقره را - که مناسب حال فعلی بعضی از «سرشناسان» شما است - برایتان تعریف می‌کنم (در گذشته هم گاهی درباره‌ی هر یک از آنها، با کسانی از یاران شرایط زمان آن مسأله‌ها، صحبت کرده‌ام):

۱- سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۸

۲- سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۷۴

۳- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۱۹

۱- از سال ۴۳ - که به نادرست بودن «اصل مسیر» گذشته‌ام پی بردم - متوجّه مرضی دردناک و صعب‌العلاج در «خود»م شدم، که از آن با اصطلاحات «تعارض درونی» یا «دوگانگی شخصیت» تعبیر می‌کردم. آن مرض، به‌طور خلاصه این بوده (و هم هست) که: می‌فهمم: باید چگونه باشم؛ و صمیمانه هم آرزو دارم. اما نیستم؛ و - ظاهراً هم - نمی‌توانم باشم (یا - لاقلاً - برایم، بسیار دشوار است). با ارزیابی چند ساله‌ی ذهنی، و گاهی هم عملی طرق متعدّد، به چنین نتیجه‌ای رسیدم که: یا چند ماهی در جوار «روضه‌ای با نفحات جنت»، بی نام و نشان، خادم و مجاور گردم؛ و یا چند سالی، به‌صورت یک «فقه‌ی»ی گمنام، و با نامی غیر نام واقعیم، و با اظهار داشتن سواد ابتدایی، و - در صورت لزوم - در حدّ «سوخته‌یی»، به دیارهای دوردست بروم. سالهای اول دهه‌ی ۵۰، شرایطی پیش آمد که: از مهجور ماندن ناشی از «تحریم سیاسی» قدرتمداران زمان، رهایی یافتم؛ و - بالأخره - آمد و شدها و بحثها و درسها پیش آمد. این زمان، ناراحتی روحیم از وضع درونیم، افزون گردید. زیرا می‌دانستم: «شهرت» برای ناپخته، می‌تواند آفتی بسیار خطرناک و سمّی بسیار کشنده گردد هم برای او، و هم برای دیگران. و لذا در این دوره، رغبتم به تمسّک به یکی از آن دو برنامه (یا کاری با اثر آنها)، شدت یافت. و اکنون هم - هر چند دوری و مهجوری حاصل زندان و تنهایی ۵-۶ ساله‌ی انفرادی، از جهاتی - بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ بُرْكَتِهِ - می‌تواند مفید باشد - باز همان رغبت باقی است؛ گرچه ترس دارم: نتیجه‌ی منفی «گم شدن طولانی» برای غیر، بیش از فایده‌ی آن برای خود باشد. [و اگر مشیت با رحمت الهی، بیرون آمدنم را مقرر فرماید، ممکن است صورتهایی عملی بی‌آثار نامطلوب، و بدون حالت «انزوا»، برای «مقابله با عوارض و آفات شهرت» خودم و عزیزانم، اجرا کنم].

۲- هرگاه در سالهای تحریم، و پس از آن، مناسبتی پیش می‌آمد و، دراجتماعی، سخن می‌گفتم، متوجّه می‌شدم که: گاهی خطر «ناخالص شدن نیت» در اثنای بحث، با عارض شدن آفت «عُجَب»، داشت، خدمتم را به خیانت - لاقلاً نسبت به خود - تبدیل می‌کرد.

در آن حین، با لحظاتی سکوت، به دعا با دو جمله‌ی قرآنی «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»<sup>۲</sup> متوسّل می‌شدم. و گاه تصمیم می‌گرفتم: بحشم را زودتر تمام کنم؛ یا حتّی قطع کنم. و پس از تجربه‌ای طولانی، و خواندن جمله‌ای از حضرت عمر ثانی - سلام‌الله و رحمته و برکاته علیه - در کتابی، از «ظریف‌گویی» بیزار شدم (مگر با یک مقتضی).

عزیزان محبوبم! راه‌های نفوذ شیطان - که غالباً از «نفس اماره» است - به تناسب آمال و احوال، تفاوت می‌یابد. ممکن است شخصی، در موضوعی، حالت «اطمینان نفس» داشته باشد؛ اما همین موضوع برای دیگری، «مزله» گردد.

برای مردم عادی، آفتهای بسیار کشنده‌ی «حبّ شهرت» و «عُجب» یا اصلاً عارض نمی‌شوند؛ و یا بسیار کم‌قدرت پیش می‌آیند.

اما برای افرادی از شما که از دریا‌های کرانه ناپیدای «کلمات الهی» حروفی می‌دانید - آن‌هم طبعاً دانستنی ضعیف نه محیط (زیرا «لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ»<sup>۳</sup>) - و - پناه به خدا - می‌توانید «اظهار وجود» و «ابراز شخصیت» کنید، و بخصوص چند نفری از آنها که به سلاح نیرومند معارف اسلامی - با تناسبش با عنوان و مسیرمان، و جاذبه‌اش در فطرت سالمها - مسلح‌اند، خطر دچار شدن به آفتهای فاسد کننده‌ی «عُجب» و «حبّ شهرت» ممکن است چنان تدریجاً در درون لانه کند، که در صورت عدم مقابله‌ی سخت و خشن ایمانی، تدریجاً با این آفتهای انس گیرید؛ و حتّی در خود، نشأ و نمایشان دهید، تا آنجا که - خدانا کرده - سرانجام برسید به «تزیین شیطانی» آنها که: بدی می‌کنند، که: خیانت می‌کنند، که: خیانت به خود و خلق را در جلوه‌ی خدمت جا می‌دهند، که: حاصل تلاششان، محدود است و گم است در عمر زودگذر و فنا شونده‌ی دنیا، اما فریب‌خورده‌های مظلوم، آن خودخواهان

۱- سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۱۴

۲- سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۱۰۱

۳- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۵

خودباز (یا: خو پهرسانی خو دۆز) «بِحَسْبُونِ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا!» ای پناه به خدا! ای پناه به خدا! ای پناه به خدا!

و محبوبان عزیزم! این نگرانی برادر مهجورتان، «خیالی و توهمی» نیست. مبادا - خداانا کرده - تخمکهای همان آفتها، مرض خودپسندی را در برابر «ذکری» تحریک کنند (مانند آنکه: إِذَا قِيلَ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ)؛ و اطمینان کاذب در امان بودن و ماندن را به وجود آورند. به جان همه‌تان - که مقدار محبوبیت‌تان در دلم، چندان فراوان است که تنها خدا می‌تواند بداند؛ چندان است که: برتری یک‌یک‌تان را - حتی نادیده‌هایتان را - نسبت به خودم، از عمق دل، آرزو دارم - من در «تجربه» پیر شده، به خودم، نه اطمینان، بلکه کمترین اعتماد هم ندارم؛ و بسیار هم در معرض «سمباران» قرار می‌گیرم؛ و به حقیقت، جز رحمت الهی، مایه‌ی امیدی ندارم که بتوانم ایام یا سالهای مانده‌ی عمر را - اگر مانده باشد -، سالم به پایان برم؛ و به سرانجام «الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا؛ فَانْسَلَخَ مِنْهَا؛ فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ؛ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۳</sup> گرفتار نشوم. فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و اکنون با توجّه به مقدمات بسیار مجمل گذشته، و با امید به رحمت و برکات الهی و تحقق مصداق «إِنَّ الذُّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۴</sup>، چند نکته را که هم برای در امان ماندنتان از شرّ «شهرت دوستی» و «عُجْب» مفید می‌دانم، و هم برای پر ثمر بودن عمل و جهادتان برای خودتان و برای مردم مظلوم، تذکر می‌دهم:

۱- وقتی از وضع «مجمع» با خبر شدم، تعجّب کردم که: چگونه راهی رفته‌اید که نه با موازین دین می‌سازد؛ و نه با روش عرف؟ اگر از روش انتخاب اعضای شورای اسلامی پیروی کنید، باید تمام «اهل بیعت» (در مسیر ما) رأی دهند [و این اصلِ مسلم کتاب و سنّت در بیعتهای پیش از هجرت و پس از آن، دلیل اشتباه بودن «رأی به عدم شرکت زنان در

۱- سوره‌ی کهف آیه‌ی ۱۰۴

۲- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۰۶

۳- سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۷۵

۴- سوره‌ی ذاریات آیه‌ی ۵۵

رأی‌گیریهای عرفی امروزی» است]. و اگر - اضطراراً - روش عرفی رایج در مجموعه‌های قراردادی (یا: شخصیت‌های حقوقی) را سرمشق سازید، باید از تمام آنهایی که حضورشان، بی‌دردسر است، رأی‌گیری شود، تا آنچه به وجود آمده، طبق عرف، «مجمع عمومی» باشد. (به‌هرحال، به‌دلیل انتفای بعضی از شرایط و شروط «اجماع امت» - که راه را گم نمی‌کند - دچار شدنشان به اینچنین اشتباهی، دور از انتظار نیست.) و اکنون که - الحمدلله - داشتن ارتباطمان با یکدیگر، تا حدودی، میسر شده، طبق موازینی که می‌دانید، و به‌دلیل اشاراتی که گذشت، به انحلال آن مجمع و شورای منتخب آن، و به تشکیل دو مجموعه‌ی دیگر رأی می‌دهم: ۱- شورای مدیریت ۲- هیأت قضاء و افتاء. اما درباره‌ی اعضای هر یک، و وظایف جمعی یا مادون جمعی آنها، به‌دلیل دوری و نابلدی از بعضی شروط، بدون «مشاوره‌ی از نزدیک یا دور»، نمی‌توانم تصمیم بگیرم.

۲- در جلسه‌ی تصمیم‌گیری برای همراه شدن با نهضت منتهی به انقلاب، ضمن توضیحاتی گوناگون، اشاره شد که: فعالیت‌های سیاسی لازم برای همراهی، در صلاحیت حالای ما نیست. ولی به حکم ضرورت و به عنوان تکلیفی ثانوی باید وارد آن شویم. و راستی به‌قدری، طی این مرحله‌ی اضطراری دشوار بود که: وقتی اقوال و اعمال آن دوره را ارزیابی می‌کنم. می‌بینم: کمتر پیش آمده که دچار اشتباه نشده باشیم؛ و تنها مسأله‌ی درست، اصل مسیر (یا: - به اصطلاح روز - استراتژی حرکت) بود. شما هم حتماً بعضی از احوال آن ایام را مانند هوسهای: «تشکیلات سازی حزبی» و «تدوین ایدئولوژی» و «تألیف کتاب شناخت»، و یا هوسهای بچگانه‌ی سرشناس شدن و «صاحب حرکت» گشتن بعضی (که نمی‌توانستند: آینده‌ها را تصور کنند)، و غیر اینها، به‌یاد دارید. اما ضرر خطرناک آن اوضاع برای مخلصان در خدمت به دین و خلق، گم شدن در تار و پود پر پیچ و التوای کش و قوسهای سیاست دنیای پر از نیرنگ و فریب ماهرانه‌ی امروز است. با تبعات خطرناکتر آن که بالأخره، منتهی به همان شهوت «شهرت» می‌شود؛ و میل به «برتر بودن در میان همراهان» و هوس معتبرتر بودن از دیگران، حتی «یاران» را می‌آفریند (و پناه به‌خدا که اگر یکی از ما، در حال گرفتاری با این امراض بمیرد، به جای «سلام ملائکه» و سایر برکات از لحظه‌ی

شروع مرگ به بعد، با چه شرمساری‌ها و حسرت‌هایی می‌میرد! به راستی: گرانه قیامت و دنیا له دهس دان). (و به راستی چه سعادت‌مند بودند آن یاران عزیز که با تعدیب‌های غیرقابل تحمّل آن دوران، به شهادت رسیدند، و «فَضُوا نَحْبَهُمْ»<sup>۱</sup>؛ و از شرایطی که احتمال بدترین سقوط را همراه دارد، در امان ماندند! خدا توفیق «صدق عهد با او» را، به همه‌ی «مَنْ يَنْتَظِرُ»<sup>۲</sup> هم، مرحمت فرماید).

چند سالی که از انقلاب گذشت، شرایط، مناسب آن شد که: برگردیم به همان نقطه‌ای که از آنجا به سوی این گذرگاه ناهموارِ ضرورت، آمدیم. و برای رهایی از احوال آن دوره، و استقرارِ مطمئن بر مسیر اصلی، نیاز بود به: تبیین مجدد هدف، با راه و روش درست حرکت به سوی آن. ولی دوری و بی‌دسترسی، مانع از انجام دادن این تکلیف، و حتّی توجّه به تعلق آن، و به کیفیت اجرای آن، گردید.

و اکنون، که نامه جای تفصیل نیست، به ذکر چند نکته‌ی مختصر اکتفا می‌کنم:

ا- شرایط بالفعل ما، در حدّ اوائل مرحله‌ی «دعوت» است. پس، وظیفه‌مان، «ترکیه‌ی» خود، و دعوت و هدایت دیگران است، بدون فعّالیتهای سیاسی.

ب- همچنانکه در درسهای دوره‌ی اوّل «تربیت معلّم» مدرسه‌ی قرآن توضیح دادم؛ و در کتاب «درباره‌ی کردستان» هم، با تصویر تمثیلی «دائره‌ی مسؤولیت»، ترسیم شده، تکالیف، به حسب تفاوت شرایط، متفاوت است. پس اگر وظیفه‌ی من، دخالت در بعضی مسائل سیاسی است، ممکن است این وظیفه، متوجّه بعضی، یا - حتّی - هیچ‌یک از شما نباشد.

ج- در دنیای پرپیچ و خم سیاست امروز، و پر از خطوط و رابطه‌های مرموز و تأثیرها و تأثرهای مبهم، و غیره، اظهارنظر در اکثر مسایل سیاسی، برای ملتزم به موازین دین، بسیار دشوار است؛ و برای کسی که وظیفه‌اش، اقتضا نمی‌کند، نامشروع. به جان همه‌تان، با اینکه من تکالیفی گسترده‌تر دارم، و تجربه‌ای طولانی‌تر و دقیقتر هم، در بعضی از مسائل مورد

- اقتباس از آیه‌ی «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا بُدْيَالًا»

سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳

۲- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳

توجّه هفته‌ها و ماه‌ها و حتّی سالهایم، صورت مسأله را هم، نمی‌توانم درست درک کنم، چه رسد به اینکه رأیی بدهم. د - پس تکلیف مطمئنّ شما این است که: به‌طور کلی، از «سیاست» کنار کشید، گرچه ممکن است: اولاً روش و عادت چند ساله، ثانیاً حبّ حفظ، بلکه ازدیاد شهرتی که به‌دست آورده‌اید، و ثالثاً حرفهای دوستان و دشمنان، چنان انقطاعی را بسیار دشوار سازد. چون به‌راستی «استعانه به صبر»، کاری است بزرگ و دشوار مگر برای آن «خاشعین» که با استحضار لحظه‌ی «دیدار پروردگار خود» و زمان برگشت به سوی او، بر دشواریهای درون و بیرون، غلبه می‌یابند (وَ جَعَلْنَا اللَّهُ - جَمِيعاً - مِنْ زُمْرِهِمْ). و حَقّاً تَحْمَل صمیمانه‌ی این تحوّل، می‌تواند مصداقی باشد از امثال امر «أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ!». و برای امتحان خود، درجه‌ی تصمیم‌گیریتان را، صمیمانه، ارزیابی کنید.

عزیزانم! در مسیر حرکت الهی، برای هم تمیزتر شدن درون فرد، و بیرون جمع تزکیه‌شدگان، و هم آماده‌تر شدن جمع، نیاز است هم به امتحانهای غیر اختیاری «بلا»، و هم امتحانهای گوناگون اختیاری («لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ، وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۲</sup> و «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، حَتَّىٰ يُمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»<sup>۳</sup>، و مثالهای ذیل).

یاران محبوبم! صمیمانه و جدّی، به اعماق دل خود، نقب بزنید، ببینید: می‌توانید: مانند رهبر بزرگوار سعادت‌مندان وارسته - صلوات الله و سلامه علیه و آله - به کودکان یتیم ناتمیز، «کَوْلُكَوْلِهِ كَانِي» بدهید؟ یا می‌توانید: مانند صدیق اتقی - سلام الله تعالی علیه - پس از فدا کردن همه چیز در راه محبوب، کهنه پاره‌های مردم را بر دوش اندازید و دلّالی کنید؟ اما متوجّه باشید که: اکنون گونه‌ای بینش و حسّاسیّت سیاسی در جامعه‌تان وجود دارد که: ممکن است «برای تحسین خلق نه رضای خالق» به چنین کارهایی، رغبت یابید. و در واقع، نه امتحان نجات از سلطه‌ی نفس اماره را انجام دهید؛ بلکه به محنت تحقیق رغبات آن، گرفتار گردید. امتحان، آن است که: آن عبادتهای عظیم و «جهادهای اکبر» را در جامعه‌ای آنچنان

۱- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۵۴

۲- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۵۴

۳- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۹

جاهلی انجام دهید که مانند ۲۰-۳۰ سال قبل منطقه‌ی خودمان، یا مانند عصر شروع رسالت، این اقدامها را ارزیابی کنند. ببینید: آیا می‌توانید طوعاً و با رغبت، به مانند «ابنِ اُمِّ مَكْتُوم» - سلام الله تعالی علیه - اقتدا کنید و او را «امیر» خود دانید؟ می‌توانید: وظایفی از قبیل «إخاء» را مانند «سابقین اولین» - سلام الله علیهم اجمعین - با آن همه رغبت در ایثار کردن نهدید؟ و بسیاری «بلاها» و «امتحانهای» دیگر را که باید پیش آید، صابرانه بلکه شاکرانه، استقبال کنید و، بدرقه کنید؟ هم خوب ارزیابی کنید؛ و هم خوب (پس از اطمینان از مطلوب شرعی بودن) امتحان دهید. و امتحانی دیگر که فشار درونی آن بسیار است اما تبعات بیرونی ندارد: آیا می‌توانید: مانند آن خدا دوستان صادقی که «يُؤْتُونَ مَا آتَوْا، وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>، در حین هر گونه «إحسان» قولی یا فعلی، قلب خود را نگران یابید از اینکه: آیا به هنگامی که «تُبَلَى السَّرَائِرُ»<sup>۲</sup>، احسانتان، مانند عمل آن خوشبخت است که «لَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ»<sup>۳</sup>، یا - خدا ناکرده - «هَبَاءٌ مَّنْشُورًا»<sup>۴</sup> می‌شود؟ اما جدی و مانند مراقبی منصف که عمل غیري غیرمحبوب را ارزیابی می‌کنید، اعمال خود را ارزیابی کنید. اگر هم نتیجه‌ی امتحان چنان باشد که موجب شرمسار شدن و رنگ به‌رنگ شدن گردد، امروز باشد - که امکان اصلاح هست - بهتر است تا فردا.

اما مطلبی بسیار مهم و حیاتی که در جزوه‌ی اول یا دوّم «دین و انسان»، درباره‌اش بحثی کلی شده، و نیز در مقدمه‌ی مرامنامه‌ی حزب تحقّق نیافته «مساوات اسلامی» به آن اشاره‌ای کرده‌ام، و گاه هم در بحثهای مجلسی، به توضیح آن می‌پرداختم، و در حین نوشتن این نامه، دلم راضی نشد که با مطرح کردنش، قلوب رنجیده‌تان را، بیشتر بیازارم؛ اما در خاتمه، عزم بر یادآوری آن، جزم شد: از همان روزهای اول انقلاب و پیدا شدن شرایط بسیار ناگوار کردستان مظلوم ما (با آثاری که طبعاً از آن شرایط، مترتب می‌گردد)، نگرانیم از اینکه: من

۱- سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۶۰

۲- سوه‌ی طارق آیه‌ی ۹

۳- سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۹۴

۴- سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۲۳

هم، زمینه‌ای برای «تفرّقی» از نو، و ظهور «فرقه‌ای» جدید، فراهم سازم تا در زمره‌ی «ناکِسُوا رُؤُوسِهِمْ»<sup>۱</sup> به لقای پروردگارم و به دیدار محبوبانم برسم، شدّت یافت؛ و در این مدّت تقریباً هشت ساله‌ی زندان هم، غالباً به صورتی شدیدتر آزارم می‌دهد. و برای حذر از آن (یا: نجات از آن!)، راههایی گوناگون، تصوّر و ارزیابی کرده‌ام که صورتی از آنها، همان «گم شدن» است با اشکال مختلف فردی یا با کسانی دیگر، و رفتن به این شهر و آن دیار دور یا نزدیک و ... اما اطلاع یافتنهای دو مسأله‌ی اخیرم از احوال و مسائلتان، نگرانیم را تا آنجا رسانیده که: «فرقه» ناشده، «فرق» گردید! و خوب احوالتان را، و پیامدهای منطقی احوالتان را، ارزیابی کنید، و منصفانه نتیجه بگیرید که: نگرانیم، توهمی است یا واقعیه‌ای؟

و اکنون هم - مانند همیشه‌ی تاریخ - عامل این نامسلمانیها، معمولاً «مسلمانان سرشناس» اند، نه مسلمانان عادی. و متأسفانه، برای بعضی، سرشناس شدن، به جای وادار شدن به قدرشناسی بیشتر در برابر نعمتهای بیشتر، و تواضع بیشتر، و خدمت بیشتر، موجب بیشتر شدن «توقع» و در واقع - گرفتار شدن به «استکبار» است!

پس، به خود آید که: به کجا می روید؟! با این احوال و آثار، می‌خواهید به لقای پروردگار و دیدار محبوبان بروید؟! با این «بار نکبت» می‌خواهید بمیرید؟! و آیا اگر پیش از زور گرفتن و ریشه دواندن این احوالتان؛ و پیش از ظهور تبعات این احوالتان در میان مردم ستم کشیده، بمیرید، نه تنها برای مردم، بلکه در درجه‌ی اوّل، برای خودتان، بهتر نیست؟ پس آن کسانی که خود را در معرض گرفتاری به این احوال می‌بینند، برای نجات از عاقبت شرّی ابدی و شرمساری همیشگی، یا بر عقل به خدمت نفس درآمده، و قلب در اختیار هوس افتاده‌شان، نهیب زنند و؛ آزادشان کنند؛ و به هدایت «أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ»<sup>۲</sup> گردن نهند؛ یا - اگر ناتوان اند - دعا کنند که پیش از سقوط بدون قیام، خدا مرگشان دهد؛ که من هم «آمین» می‌گویم؛ و امیدوارم ملائک رحمت هم «آمین» گویند؛ و پروردگار رحیم هم، دعایتان را قبول کند، و سالم بروید مانند همان «غلام معصوم» ماجرای سفر

۱- سوره‌ی سجده آیه‌ی ۱۲

۲- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۵۴

آموزشی حضرت موسی<sup>۱</sup> - علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السّلام - و پیش از آنکه بذر «طغیان و کفر فرقه‌گری» را در قلوب پدران و مادرانتان (یعنی: مردم ستم‌دیده‌مان) بپاشید. و پروردگار آن مردم، به جای شما، کسانی را برای خدمتشان فرستد «خَيْرًا مِنْكُمْ زَكْوَةً وَّ اقْرَبَ رُحْمًا»<sup>۱</sup>. و اگر خدا ناکرده - فشار هوی<sup>۲</sup> و حجاب خود پسندي، اجازه‌ی نه آن را داد و نه این را، بالأخره من اقدامی خواهم کرد که: هم خود را از سقوط در سرانجام «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَّ أَهْلِهِمْ»<sup>۲</sup> برهانم، هم شما - عزیزانم - را؛ و هم مردم را از خطر اتباع کسانی که: «أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»<sup>۳</sup>. و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

اما دو وسیله‌ی دیگر برای نجات گرفتاران «تزیین نفس و شیطان» در عنوان «خدمت»:

۱- اگر برای کلاسهای عمومی یا طلبگی، به اضافه بر «شعرها» و کتب مدرسی رایج، نیاز یافتید، با تصویب «شورای مدیریت» (یا: خودم - در صورت امکان تماس<sup>۴</sup>)، از آثار پر برکت سایر صالحان چهارده قرنه‌ی امت، استفاده کنید؛ که اگر هم آن آثار، در حدّ نوشته‌ی روز اشخاص آگاه، متناسب حال نباشد، در عوض، هم اثر نجات از خطر را - با مدد الهی - دارد؛ و هم آثار مثبت گوناگون دیگر را (و با توفیق الهی، شجاعت تواضع را چنان در خود نیرو دهید که از «مطرح شدن» بترسید).

۲- اگر مسأله‌ای سیاسی پیش آید که ناچار به دادن جواب باشید، با تمام خشوع و تقوای قلب، بگوئید: «نمی‌دانم». بعداً در ملاقاتهای بالنسبه خوب این ایام - که امیدوارم: جلوه‌ای باشد از رحمت‌های الهی هم بر همه‌ی ما و هم بر تمام مردم محروم - مسأله را مطرح می‌کنید که اگر جواب را دانستم، عرض می‌کنم؛ و إلا من هم می‌گویم: «نمی‌دانم» (همچنانکه سالها است که خلاصه‌ی جوابم به سؤال مسؤولان حکومتی درباره‌ی روش برخورد آینده‌ام با حکومت، همین «نمی‌دانم» صادقانه است). و از خدا مسألت می‌کنم به همه‌مان از ایمان و شجاعت و اخلاص ابوبکر و عمر و علی، پرتوی عنایت فرماید که ابوبکر در جواب سؤال،

۱- اقتباس از آیه‌ی «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكْوَةً وَّ اقْرَبَ رُحْمًا» سوره‌ی کهف آیه‌ی ۸۱

۲- سوره‌ی زمر آیه‌ی ۱۵

۳- سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۲۸

درباره‌ی کلمه‌ی «أب» می‌گوید: «أَيُّ سَمَاءٍ تَظَلُّنِي، وَ أَيْ أَرْضٍ تَقَلُّنِي، إِن قُلْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا أَعْلَمُ؟»؛ و عمر درباره‌ی همین کلمه می‌گوید: «... و مَا عَلَيْكَ يَا ابْنَ أُمَّ عُمْرًا أَنْ لَا تَدْرِي: مَا الْأَبُّ؟...»؛ و علی خود روایت می‌کند که: از حضرت رسول - صلوات الله و سلامه عليه و علی‌اله و جمیع احبابه - پرسیده: «وَمَا الْإِسْتِكَانَةُ؟»؛ و آن حضرت جواب داد: «أَمَا تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: فَمَا اسْتَكَانُوا لِلرَّبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ؟». و اکثر سخنهایی که برای شما و با شما دارم، در همان «شعرها» هستند. وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللَّهِ. وَ لَهُ الْحَمْدُ أَوَّلًا وَ آخِرًا. وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

برادر دلسوزتان : احمد ۶۹/۴/۳۰